

تفسیر ویگ از تاریخ

دکتر سید ابوالفضل رضوی*

چکیده:

ویگ ها، گروهی از اشرافیت انگلستان بودند که در زمان حاکمیت استوارت ها در قرن ۱۷م ظهور کردند. آنها بر پادشاهی مشروطه تأکید می کردند و با حکومت مطلقه شاهان استوارت مخالفت می نمودند. تفسیر ویگ از تاریخ اصطلاحی است که نخستین بار از سوی «هربرت باترفیلد» انگلیسی به کار رفته است. از نظر باترفیلد، دیدگاه ویگها تفسیر خاصی از تاریخ را ارائه می دهد که اعتقاد به برداشتی کهن از مفهوم آزادی و حکومت مشروطه عصر توتن ها (مگنا کارتا) را در خود دارد. برای مورخین ویگ گذشته داستان موفقیت هاست و تاریخ انگلستان شرح پیروزی مشروطه گرایی و حکومت مشروطه پارلمانی است. در این مقاله ضمن مطالعه زمینه های تاریخی پیدایش ویگها، نگرش تاریخی آنها مورد مطالعه قرار می گیرد.

واژه های کلیدی: ویگ، تاریخ، تاریخ نگاری، تفسیر ویگ از تاریخ

* - استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

مقدمه

ویگ (Whig) شکل اختصاری ویگ مور (Whig more) به معنی شیر ترش، نخستین بار به گروهی از اسکاتلندی ها اطلاق می شد که در سال ۱۶۴۸م بر ضد «چارلز اول» پادشاه انگلیس از خاندان «استوارت» فعالیت می کردند. ^۱ پیدایش ویگ ها در تاریخ انگلستان با تحولات سیاسی قرن ۱۷م این کشور ارتباط دارد. به قدرت رسیدن «استوارت ها» به جای «تودورها» در آغاز قرن ۱۷م تحولاتی به دنبال آورد که عده ای را به مخالفت با قدرت مطلقه شاه استوارت و تأکید بیشتر بر قدرت پارلمان تشویق کرد. این عده در برابر تلاش های خاندان استوارت که اصالت اسکاتلندی داشتند و در نزد مردم انگلیس بیگانه به شمار می آمدند ، به مذهب کاتولیک گرایش داشتند و مهمتر در صدد تثبیت قدرت شاه در تمامی امور و محدود کردن قدرت پارلمان بودند، مقاومت شدید می کردند و عاقبت در پی آنچه که در زمان چارلز اول، دومین شاه استوارت به وقوع پیوست و به اعدام وی و قدرت گیری «پیوریتن ها» به سرکردگی «کرامول» انجامید، دوره حساسی را در تاریخ قرون جدید انگلستان رقم زدند. این مخالفین به دنبال آنچه که در حد فاصل اعدام چارلز در سال ۱۶۴۹ تا ۱۶۶۰م به وجود آمد و زمینه های بازگشت مجدد خاندان استوارت را هموار کرد و به ویژه در بیست و شش سالی که چارلز دوم حکومت کرد و سعی در اعاده قدرت مطلق پادشاه داشت، از پای نشستند و در نهایت پس از به قدرت رسیدن جیمز دوم زمینه هایی فراهم آوردند که به انقلاب شکوهمند (glorious revolution) انگلیس در سال ۱۶۸۸م، سقوط خاندان استوارت و تحکیم پایه های پارلمان و تثبیت لیبرالیسم انجامید. این مخالفین قدرت مطلقه شاه در دوران چارلز دوم، حزبی به نام «حزب وطن» به وجود آوردند که از سال ۱۶۸۰م ، از سوی مخالفینشان (از روی طعنه) به «ویگ» موسوم شدند. در مقابل حزب وطن، «حزب دربار» قرار داشت که از سوی «حزب وطن» یا

همانا «ویگ ها» به «توری Tory» به معنای «غارتگر» معروف بودند. اصطلاح تاریخ نگاری ویگی (Whiggish historiography) نخستین بار توسط مورخ معروف هربرت باترفیلد (Herbert Butterfield) در کتاب تفسیر ویگ از تاریخ (Whig interpretation of history) که در سال ۱۹۳۱م منتشر شد و رهیافت تاریخی ویگ ها را به انتقاد گرفت، معمول شده است. مسأله مورد نظر در این پژوهش بررسی تاریخ نگری «ویگ ها» و رویکرد تاریخ نگارانه آنها با یک رویکرد توصیفی-تحلیلی است. بدیهی است که در این ارتباط زمینه های تاریخی و سیاسی پیدایش ویگ ها و تأثیرگذاری این امر در تکوین رویکرد تاریخی طرفداران آنها و مهم تر، تأثیر گفتمان حاکم بر قرن ۱۹م در این خصوص نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت. همین طور به نقطه نظرات انتقادی مخالفان این سبک از تاریخ نگاری نیز توجه می شود.

اوضاع سیاسی انگلستان در قرن ۱۷م و ظهور ویگ ها

ملکه الیزابت آخرین فرمانروای «تودورها» در سال ۱۶۰۳م، بدون این که وارثی از خود بر جای گذارد، درگذشت و سلطنت انگلستان به پسر عم او «جیمز ششم» پادشاه اسکاتلند رسید که چون پادشاه انگلستان شد و برای خود لقب «جیمز اول» به کار برد. در حالی که پادشاهان سابق انگلستان به محترم شمردن تصمیمات پارلمان عادت کرده بودند و ریشه های این امر به اوایل قرن ۱۳م می رسد که در طی «مگنا کارتا» (فرمان کبیر) قدرت پادشاهان محدود شد و شورایی از بزرگان در امور مهم سیاسی دخالت می کردند. افراد خاندان استوارت چنین عادتی نداشتند و جیمز اول به حق الهی پادشاه (divine right of king)، مطلق بودن قدرت او و انحصار قانونگذاری در دست وی اعتقاد داشت. صرف نظر از فرمان کبیر که در سال ۱۲۱۵م، به عهد سلطنت «ژان» معروف به لیکلند (lack land) (۱۲۱۶-۱۱۹۹م) صادر شد و اولین شکل نظام های مشروطه (البته به صورت ناقص و ابتدایی) به حساب می آید، در زمان «هانری سوم» (۱۲۷۲-۱۲۱۶م) و

نیز «ادوارد اول» (۱۳۲۷-۱۲۷۲م) مجالسی شکل گرفت که در هر سال چند بار تشکیل جلسه می داد^۲ و انگلستان را به مادر پارلمانها تبدیل کرده بود. سنن پارلمانی در عهد «تودورها» (۱۶۰۳-م) نیز ادامه پیدا کرد اما استوارت ها از همان آغاز چنین سنت هایی را قبول نداشتند. استبداد طلبی جیمز اول (۲۵-۱۶۰۳م) به همراه بیگانگی او (اصالت اسکاتلندی داشتن) در نزد مردم به علاوه و لخرجی، و مهمتر، ازدواجش با شاهزاده خانمی از اسپانیا، که مذهب کاتولیک داشت، او را موردتفر مردم ساخته بود. در زمان جانشین وی، موسوم به «چارلز اول» (۴۹-۱۶۲۵م)، که سیاست های پدر را ادامه می داد، میان طرفداران پارلمان و شاه استوارت چالش جدی وجود داشت. به خصوص پس از این که چارلز پارلمان را در سال ۱۶۲۹م، به مدت یازده سال منحل کرد، اختلافات شدت بیشتری گرفت و میثاق مقدس که در سال ۱۶۴۲م، در حکم برتری پارلمان، مذهبی متحدالشکل را در انگلیس و اسکاتلند و ایرلند به وجود آورد، نیز راه اختلافات را سد نکرد. مخالفان پادشاه کسانی بودند که آراء و عقاید ترقی خواهانه دموکراتیک داشتند و در دهه پنجم قرن ۱۷م، بر گرد «کرامول» جمع شده بودند. اختلافات تا سال ۱۶۴۹ به اوج خود رسید و با تصویب حکم اعدام شاه توسط پارلمان، در سراسر مجمع الجزایر انگلیس نوعی جمهوری موسوم به «کامن ولث Common wealth» یا مشترک المنافع، به وجود آمد.^۳ در طی نه سال حکومت کرامول (۵۸-۱۶۴۹م) به ظاهر حکومت جمهوری حاکم بود اما پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸م، و ناتوانی پسرش در حفظ مقام امارت نگهبانی (عنوانی که کرامول برای خود برگزیده بود)، زمینه برای برگشت مجدد خاندان استوارت فراهم شد و پسر شاه مقتول با عنوان چارلز دوم به سلطنت انگلیس و اسکاتلند رسید.^۴ در اوایل عهد پادشاهی وی اوضاع آرام بود اما بر سر مسایل مذهبی میان پارلمان و شاه اختلاف آغاز شد و صدور اعلامیه «اغماض برای وجدان های حساس» که در حکم

طرفداری از کاتولیک ها بود، چارلز و پارلمان را رودرروی هم قرارداد. این اختلافات که با کاتولیک شدن جیمز دوم برادر چارلز و شاه آینده انگلیس و پیمان‌های سری شاه با فرانسه کاتولیک روز به روز بالا می‌گرفت، در سال‌های آخر سلطنت چارلز به رویارویی‌های بیشتری انجامید که مخالفان شاه با عنوان جدید «ویگ‌ها» بر فعالیت خود افزودند و تلاش کردند تا مانع از جانشینی یک شاه کاتولیک در انگلستان شوند. تلاش‌های ویگ‌ها به جایی نرسید و جیمز دوم در سال ۱۶۸۵م، به سلطنت رسید، اما سیاست‌های استبداد طلبانه و به ویژه کاتولیک مذهب بودن او زمینه‌های نزدیکی ویگ‌ها و حزب مخالف آنها موسوم به «توری»‌ها را فراهم کرد. با دعوت آنها از مری (Mary) دختر «چارلز دوم» و همسر «ویلیام سوم» (اورانژ) پادشاه پروتستان هلند، انقلاب شکوهمند انگلیس به سال ۱۶۸۸م، در شکلی آرام محقق شد و با فرار «جیمز دوم» و پایان یافتن کار «استوارت»‌ها، حکومت پارلمانی و مشروطه‌گرایی مبتنی بر مذهب انگلیکان در انگلستان تثبیت شد.^۵

پیشرفت، نگاه مسلط در اندیشه دنیای مدرن

تحولات پس از رنسانس و به ویژه آنچه در پی انقلاب صنعتی و دگرگونی‌های فنی در دنیای غرب به وقوع پیوست، بنیان اندیشه‌ای را بنا نهاد که می‌توان با عنوان فلسفه ترقی (Progress) از آن یاد نمود. این اندیشه ورزی که بنیان تاریخ‌نگری انسان عصر مدرن را در خود داشت، بر پایه اومانیزم و نگاه تصرفی و تسخیری آن نسبت به طبیعت و هستی حاصل شده بود و به رویکردی خطی و تکاملی در حرکت تاریخ معتقد بود، و به ویژه در عصر روشنگری و قرن پس از آن، اندیشه مطلق حاکم بر ذهن بشر محسوب می‌شد و اندیشمندانی همچون ولتر، اسپینسر و در نگاهی فلسفی تر هگل و مارکس، سیر تحول جامعه و تاریخ را در پرتو این بینش تفسیر می‌کردند. بر پایه فلسفه تاریخ هگل، که به حرکت تدریجی روح در تاریخ معتقد است، نمودهای روح به عنوان محرک تاریخ در

میان اقوام و نژادهای مختلف، در هر مرحله از مرحله قبلی پیشرفته تر است و به تبع همین امر انسان‌هایی که در هر مرحله از تاریخ به سر می‌برند، از قبلی‌ها متکامل‌ترند. هر چند در نگاه هگل سیر فرهنگی انسان در فرهنگ اروپایی و عملکرد نژاد ژرمن به سرانجام پیشرفت خود می‌رسد و با نوعی کاستی روند ترقی روح در تاریخ و سیر فرهنگی بشر را به انجام می‌رساند، اما تاریخ را جز بستری که در پرتو آن روح برای آزادی روز افزون و نیل به مراحل عالی تر ترقی گام بر می‌دارد، چیز دیگری نمی‌داند و همین سیر تحول روح است که حیات انسانی را به سمت عقلانیت و تکامل هدایت می‌کند.^۶ نگاه مارکس به تاریخ و رویکرد جامعه‌شناختی او در تاریخ، که در ماتریالیسم دیالکتیک وی تجلی یافته، و حتی دترمینیسم مورد نظر او نیز، چیزی جز پیشرفت روز افزون بشری و نیل به مراتب آگاهانه تر هستی و حیات در خود ندارد.^۷ نگاه ولتر نیز متوجه ترقی و پیشرفت بشر از حالت نزدیک به حیوانی تا درجه ای که در زمان ولتر از آن برخوردار بود، در پرتو اندیشه ترقی تفسیر بردار بود.^۸ هربرت اسپنسر درباره تکامل پذیری انسان با چنان اطمینان خاطری سخن می‌گفت که دهان از تعجب باز می‌ماند. از نگاه وی «پیشرفت، اتفاق نبود بلکه ضرورت بود. آنچه پلیدی و اعمال غیراخلاقی بود می‌بایست از میان برود، جای تردید نبود که آدمی می‌بایست کامل گردد.» وی از تکامل تام و خیر مطلق پیش روی بشر سخن می‌گفت و لزوم باور به تکامل را روشن و قطعی بر می‌شمرد.^۹ باور به پیشرفت، نه به صورت یک آرمان، بلکه به عنوان یک حقیقت غیر قابل انکار، نه به صورت هدفی برای بشریت بلکه به عنوان قانون طبیعت، اندیشه حاکم بر ذهن انسان قرون جدید بود. ایده پیشرفت (The Idea of Progress) بر اندیشه و عمل انسان مدرن سایه افکنده بود و پیشرفتهای عظیم در علوم ریاضی و تجربی اعتقاد به امکان پیشرفت مداوم را به اصلی غیر قابل انکار بدل کرده بود. اعتقاد به پیشرفت

بی پایان نوع بشر موجب شد که «مارکی دوکندرسه» در سال ۱۷۹۴م «طرح تاریخی پیشرفت ذهن بشر» را بنویسد و گیون «تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم» (در سالهای ۸۸-۱۷۷۶م) را با تأثیر پذیری از اندیشه «تورگو» و «آدم اسمیت» به رشته تحریر درآورد.^{۱۰} صرف نظر از نگاه خاص ویگی ها به تاریخ که به طور مشخص برپایه فلسفه ترقی صورت می گرفت، در امریکای قرن بیستم نیز ترقی خواهی و ویژگی تاریخ نگاری این خطه بود و ذهن عمده مورخین را به خود معطوف کرده بود.^{۱۱}

تفسیر ویگ از تاریخ

تفسیر ویگ از تاریخ یک دیدگاه خاص انگلیسی در خصوص تاریخ بود که به طور مشخص در قرن نوزدهم رو به رشد نهاد. نوشتن تاریخ برپایه رویکرد هواداران ویگ از تاریخ را می توان «تاریخ نگاری ویگی» نام نهاد. احساس غالب ویگ ها تلاش در جهت استقرار یک پادشاهی مشروطه بود که رعایا را به اطاعت از قوانین پارلمانی فرا می خواند و با در نظر داشتن سیر تحولات سیاسی و فکری جامعه انگلستان در قرون مختلف و به خصوص آنچه که در قرن ۱۷م، در جریان بود، اطاعت از این قوانین و گردن نهادن به برتری پارلمان را فرصتی برای پیشرفت تلقی می کرد. برای مورخان ویگ، گذشته داستان موفقیت هاست. عقیده به پیشرفت یا ترقی (progress) یکی از وجوه اساسی مورد نظر مورخین ویگ بود که تاریخ انگلستان در حد فاصل قرون ۱۳ تا ۱۹م، از نمودهای برجسته این پیشرفت به حساب می آمد. آن چنان که جی. دبلیو. بارو (J.W. Burrow) معتقد است، تصور ویگ ها از تاریخ «اعتماد در تملک گذشته» است. هرچند منتقدانی همچون «سر هربرت باترفیلد» ریشه های عقیده ویگ ها به ترقی را تا قرن ۱۳ میلادی و زمان صدور «مگناکارتا» به عقب بر می گردانند، اما پیروزی مشروطه گرایان در جریان انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸م، و مقابله ویگ ها در برابر خاندان استوارت و هواداران آنها (توری ها) بود که نقطه عطف ترقی جامعه انگلستان و

به بار نشستن افکار انسان گرایانه از نگاه ویگ ها محسوب می شد. رویکرد ویگ ها به تاریخ در قرن ۱۹ عرصه گسترده ای را در برمی گرفت، اما تمامی به حرکت مترقیانه تاریخ معتقد بودند. در قرن ۱۹م، اندیشه ترقی، گفتمان حاکم بود و به تأثیر از شرایط موجود، که خود از طبیعت گرایی تکاملی حاصل شده بود، در تاریخ و مطالعات تاریخی نیز رسوخ کرده بود. بدون تردید، چنین برداشتی در اندیشه عصر روشنگری در خصوص تاریخ به عنوان ترقی نژاد آدمی و حرکت به سمت عقلانیت ریشه داشت، که در این قرن (قرن ۱۹) به نوعی تغییر معنا داده بود و پیشرفت را به معنای ثروتمندتر شدن هر چه بیشتر و خوش گذرانی هرچه تمامتر تلقی می کرد. در این قرن چنانکه «رابرت مکنزی» در کتاب «قرن نوزدهم، یک تاریخ» در سال ۱۸۸۰م آورده است: «تاریخ بشر سند مدون پیشرفت است، سندی از جمع آوری دانش و افزایش خرد، از پیشرفت مداوم از یک جایگاه نازل تر به جایگاهی رفیع تر از رفاه و فراست... قرن نوزدهم شاهد ترقی سریع و بی سابقه ای بوده است، زیرا سدهایی که جلو پیشرفت را می گرفتند نابود می شوند... استبداد، نیروهایی را که پروردگار برای فراهم آوردن ترقی بشر به وجود آورده است می پژمرد و در هم می ریزد، درحالی که آزادی، میدان و عمل طبیعی این نیروها را تأمین می کند... رشد خوشبختی آدمی که از دخالت مودیانه ی امیران خودسر رها شده، اکنون به قاعد، مفید قوانین عظیم ایزدی واگذار شده است».^{۱۲} چنین دیدگاهی در نگرش به تاریخ نیز تأثیر گذاشت و دیدگاه ویگ را به نوعی نظریه مقبول تبدیل کرد. ویگ ها به دکترین فلسفی حقوق بشر قائل بودند و آنچه را که در انگلستان قرون جدید محقق شده بود، از جمله نمودهای آن به شمار می آوردند. از دیدگاه برخی از ویگ ها، همچون سر رابرت وال پول (Sir Robert Wall Pole) پیشرفت اجتماعی از قرن ۱۸م آغاز شده و روندی در راستای تحقق هرچه بیشتر مشروطه گرایی و روشنگری به شمار می رفت. از این

منظر آزادی به معنی سیاسی و اجتماعی آن از انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸م حاصل شده و دوران قبل از آن در این خصوص نمودی ندارد. چنین دیدگاهی در خصوص ترقی جامعه و پیشرفت اجتماعی، به طور مشخص در دیدگاه اندیشمندان بزرگ اسکاتلندی، که با رویکرد فلسفی و با نگاه جامعه شناسی تاریخی به جامعه و حکومت می - نگرستند، تعیین بافت. «دیوید هیوم»، «آدام اسمیت» و «جان میلار» از جمله مشهورترین این اندیشمندان بودند. هیوم، این اندیشه را که قبل از انقلاب شکوهمند، مشروطه گرایی آزاد وجود داشته و خاندان استوارت ها علیه آن خیانت کرده و آن را محدود کرده اند، نمی پذیرد؛ وی آزادی را یک مقوله جدید می داند که از عصر انقلاب شکوهمند نمود پیدا کرده است. هیوم یک مفهوم جهان وطنی از «پیشرفت جامعه مدنی» ارائه می کرد و برخلاف بسیاری از مورخین ویگ، پیشرفت را نه فقط در انگلستان بلکه در سراسر اروپا مورد نظر قرار می داد. همین طور میان آزادی سیاسی و آزادی فردی فرق قائل بود و دیدگاه وسیعی در خصوص مفهوم پیشرفت ارائه می کرد.^{۱۳}

برای فهم سنت و تاریخنگری ویگ ها در قرن ۱۹م لازم است که تاریخ و دیدگاه آنها در قرن ۱۸م را مورد نظر داشته باشیم. در اواخر قرن ۱۸م، مورخینی همچون «جان میلار» دیدگاه مراحلی بودن تاریخ را مطرح کردند. وی که از سه مرحله شبانی (کوچ نشینی)، زمین داری و تجاری در تاریخ سخن می گفت، عقیده هیوم را مبنی بر این که در عصر «تودورها» دولت مشروطه وجود نداشته است، نمی پذیرد. از نظر ایشان مشروطه پدیده ای صرفاً مدرن نبود و ریشه های آن به قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی می رسید که در پرتو آن قدرت سلطنت محدود شد. در این ادوار شاه نمی توانست بدون اجازه پارلمان مالیات وضع کند و قانون بگذارد. مسأله مطرح برای این دسته از مورخین ویگ این بود که چگونه انگلستان برخلاف دولی همچون روم باستان موفق شده بود آزادی را با ثروت و قدرت در هم بیامیزد.^{۱۴}

ویگ ها با یک دیدگاه «واپس گرایانه» به تاریخ می نگریستند. در این دیدگاه از منظر حال، گذشته را مورد مطالعه قرار می دهند. تاریخ مطالعه می شود تا زمان حال درک شود، گذشته برای گذشته مطالعه نمی شود بلکه برای آینده (زمان حال) و در جهت نشان دادن سیر پیشرفت (حال به عنوان نمود کامل تر گذشته) مورد نظر قرار می گیرد. از نگاه ویگ ها تاریخ به سمت تحقق کامل حقوق بشر پیش می رود و زمینه های این امر در گذشته تاریخ انگلستان، که سیر پیشرفت و عظمت آن مد نظر ویگ هاست، قابل ردیابی است. ویگ ها مسیر تاریخ را فرایندی محتوم و رو به جلو می دانستند و زمان حال را نتیجه پیشرفته تر گذشته تلقی می کردند. «پیشرفت مداری» و «غایت مداری» دو خصیصه عمده تاریخ نگاری ویگی ها بود که بر این اساس طرح می شد که ترقی روز افزون جامعه انگلیسی به تحقق بیشتر حقوق بشر، که همانا غایت آنها به شمار می رفت، کمک کرده است. مورخان ویگ در عین حالی که گذشته را در پرتو زمان حال می نگریستند، ریشه برخی عقاید مربوط به زمان حال را نیز در گذشته جستجو می کردند و این گذشته و حال را زنجیر به هم پیوسته ای می دانستند که بخشی از حلقه های آن در گذشته و بخشی در زمان حال است. به علاوه، قائل به وجود رابطه ای ضروری میان این حلقه های حال و گذشته بودند و به نوعی علیت در مسیر پیشرفت تاریخ قائل بودند؛ این در حالی است که تنها به دنبال بررسی بخش های خاصی از گذشته بودند و با نوعی نگاه منفرد و محدود و پرداختن به جزئیات (به صورت مفصل) و غافل ماندن از کلیت تاریخ در اعصار گذشته، تاریخ را بررسی می کردند. مورخین ویگ عقایدی منفرد و مجزا را از دوره های مختلف جدا می کردند و آن گاه میان این عقاید پیوند برقرار می ساختند. این در حالی است که مطالعه اجزاء بدون توجه به کلیت و فضای حاکم بر آنها مفهومی ندارد و نمی توان یک جزء را خارج از شبکه پیچیده و کنش و تعامل های ظریف

مربوط بدان بررسی کرد.^{۱۵} مورخین ویگ، پیدایش قدرت و ثروت بریتانیا را ناشی از رشد نهادهای سیاسی در برگیرنده اصول آزادی های تضمین شده در قانون اساسی می دانستند.^{۱۶} ویگ ها نیز به مانند سایر معتقدان به دیدگاه ترقی در تاریخ، موفقیت را معیار نهایی داوری می پنداشتند و این جهت را به طور کلی صحیح می دانستند. آنها معتقد بودند که بشر از بدتر به بهتر و از پست تر به برتر در حرکت است.^{۱۷} تاریخ نگاران ویگی همچون «لرد آکتون» که به لیبرالیزم و «حکومت اندیشه ها» به عنوان اصولی انقلابی اعتقاد داشتند، اعتماد به نفس و خوش بینی مبالغه آمیزی داشتند اما دو صفت شایسته آنها «ادراک تغییر به منزله عامل پیشرو در تاریخ» و «ایمان به عقل به منزله هادی ما در درک نکات پیچیده تاریخ» تا به امروز نیز مورد نیاز است.^{۱۸} «ای. اچ. کار» که از مورخین

بزرگی همچون جی.ام. ترولین (J.M.Travelyan) ، جورج اتوترولین (George Otto Travelyan) و لرد آکتون (J.E.D.Acton) به عنوان مورخین ویگ یاد می کند،^{۱۹} خود نیز به گونه ای مطابق دیدگاه ویگ ها نتیجه گیری می نماید و در ویرایش تازه کتاب «تاریخ چیست؟» تأکید دارد که گذشته بشر کمابیش داستان پیشرفت بوده است و ایمان خود را به آینده بشر اعلام می کند. در همین جهت «توسعه جهان» به عنوان پدیده ای که از سال ۱۴۹۰م، آغاز شده بود، «رشد اقتصادی» که از قرن ۱۶م، آغاز شده بود و «گسترش معرفت» را که از آغاز قرن ۱۷م، شروع و تا زمان کنونی ادامه داشت، سه وجه مشخص عصر پیشرفت می داند.^{۲۰} در همین خصوص از «مکاولی» بزرگترین مورخ ویگ که تاریخ را پیشرفتی ظفرمند می دانست و «قانون اصلاحات» (قانون اصلاحات ۱۸۳۱م که حزب ویگ آورد) را اوج این پیشرفت می دانست، حمایت می نماید.^{۲۱} «کار» به پیشرفت بشر در گذشته و این مهم که درک گذشته، بصیرت برتری نسبت به آینده را با خود می آورد اعتقاد داشت. در همین ارتباط به سخن «هابز» که گفته بود «با ادراک خود از گذشته آینده را می سازیم» و عکس این سخن که «دید ما از

آینده در بینش ما از گذشته تأثیرمی‌گذارد» استناد می‌کرد.^{۲۲} تمجید او از مارکس که او را «دوراندیش ترین نابغه قرن نوزدهم و یکی از موفق ترین پیامبران تاریخ» نامیده بود نیز در همین جهت قابل توضیح است.^{۲۳} مهمتر، نقد جدی وی از «باتر فیلد» مؤلف کتاب «تفسیر ویگ از تاریخ» که نخستین بار اصطلاح تاریخ‌نگاری ویگی را به کار برده و منتقد جدی ویگ‌ها و به ویژه مورخ بزرگ این حزب «مکاولی» بود، نیز در همین راستا قابل فهم است.^{۲۴} باترفیلد که نگرش ویگ‌ها پیرامون تاریخ، «گذشته را با توجه به حال بررسی کردن»، به نقد گرفته و به صراحت نوشته بود: «بررسی گذشته با به اصطلاح، نظری به حال، ریشه همه گناهان و سفسطه‌های تاریخ است.... چکیده آن چیزی است که از اصطلاح «غیر تاریخی» مستفاد می‌شود» مورد انتقاد «کار» واقع شده و از دید «کار» خود نیز تحت تأثیر شرایط قرن بیستم، در آثار دیگرش از لزوم «پیوند حال و گذشته» سخن گفته و با نگاه حال به گذشته نگریسته است.^{۲۵}

یکی از هواداران پرو پا قرص تاریخ‌ویگ، توماس بابینگتون مکاولی (Tomas Babington Macaulay) (۱۸۰۰-۵۹م)، نویسنده مشهور تاریخ چند جلدی «تاریخ انگلستان از جلوس جیمز دوم» است. اولین پاراگراف جلد اول از دو جلد نخست این مجموعه که در سال ۱۸۴۸م، منتشر شد، با مدح ستایش آمیزی از تاریخ انگلیس با رویکرد مورد نظر ویگ‌ها آغاز شده است. مکاولی در این پاراگراف قصد خود از تألیف کتاب را شرح آنچه که به انقلاب شکوهمند انگلیس در سال ۱۶۸۸م، انجامید و بیان نزاع طولانی مابین هواداران شاه و پارلمان ذکر کرده و تحقق حقوق مردم در برابر سلطنت را مورد تأکید قرار داده است. «... من بیان خواهم کرد که چگونه هواداران آزادی به نحو موفقیت آمیزی در برابر دشمنان داخلی و خارجی مقاومت کردند، چگونه تحت تأثیر این شرایط اقتدار قانون و امنیت اقتصادی با آزادی و رونق به گونه ای که قبل از آن هرگز شناخته

نشده بود هم‌نوا گردید، چگونه به یمن اتفاق و نظم و آزادی، نوعی پویایی حاصل شد که در نتیجه آن انسانیت رو به رشد نهاد، چگونه کشور ما از یک دولت دست‌نشانده و ننگ‌آور، به گونه‌ای رشد کرد که در میان قدرت‌های اروپایی موقعیت بی‌نظیری به چنگ آورد، چگونه تحول اقتصادی و شکوه نظامی در کنار هم رو به رشد نهاد، چگونه عقل و عزم راسخ به عقاید رو به رشد نوعی شگفتی را موجب شد که در اعصار قبلی نمونه‌ای نداشت، چگونه به نیروی دریایی بی‌همتایی دست یافت که نه در عصر باستان و نه عصر مدرن نمونه‌ای برای آن وجود نداشت... چگونه در امریکا کلنی‌های انگلیسی به سرعت نیرومندتر و مقتدرتر از کلنی‌هایی شدند که «کورتز» و «پیزارو» برای چارلز پنجم به وجود آورده بودند. چگونه ماجرا جوینان انگلیسی نوعی امپراتوری آسیایی را ایجاد کردند که به لحاظ شکوه و عظمت با دوام‌تر از امپراتوری اسکندر بود...»^{۲۶}

در این اثر آنچه مورد عنایت «مکاولی» است، نشان دادن سیر ترقی انگلستان است. مکاولی ریشه‌های مشروطه‌گرایی انگلیس را تا زمان «مگنا کارتا» (سال ۱۲۱۵م)، که آن را کوششی در جهت محدود کردن قدرت شاهان «نورمن» قلمداد می‌کرد، به عقب بر می‌گرداند. وی رفورم پروتستانی در قرن ۱۶م، را به عنوان حرکت توفنده‌ای در جهت تحقق آزادی فردی در مقابل استبداد روحانیت کاتولیک می‌داند و جنگ درونی انگلیس در قرن ۱۷م، را ناشی از تلاش «چارلز اول» برای متوقف کردن سیر پیشرفت از راه ایجاد اختلال در اقتدار پارلمان قلمداد می‌نمود. در میان قهرمانان مکاولی، آنهایی بودند که از توسعه قدرت پارلمان در برابر قدرت الهی شاهان ویگ حمایت می‌کردند. با رهایی از مطلق‌گرایی شاهان ویگ، مردم انگلیس می‌توانستند از آزادی‌های قانونی لذت ببرند و در پرتو تجارت رو به رشد و آموزش و پرورش مناسب رو به تعالی نهند و از لذات آزادی بهره‌مند گردند.^{۲۷} دکترین فلسفی حقوق بشر و تفسیر تاریخ انگلیس به عنوان مقوله‌ای رو به پیشرفت در جهت تحقق کامل آن از مبانی اصلی

مورد نظر ویگ هایی به مانند «مکاولی»، سر ویلیام بلک استون (Sir William blackston) در کتاب «باترفیلد و نقد تاریخ نگاری ویگ» و هنری هالام (Henry hallam) در کتاب «تاریخ مشروطه گرایان انگلیس» بود.

باترفیلد و نقد تاریخ نگاری ویگ

«هربرت باترفیلد» (۱۹۰۰-۷۹م) در کتاب کوچک اما تأثیر گذار خویش موسوم به «تفسیر ویگ از تاریخ» که در سال ۱۹۳۱م به چاپ رسید بسیاری از نگرش های تاریخی ویگ را مورد انتقاد قرار داده است. وی که نخستین بار از تفسیر ویگ پیرامون تاریخ و یا به عبارتی تاریخ نگاری با رویکرد ویگی سخن می گوید، از نوشتن تاریخ با اندیشه زمان حال، انتقاد می کند و آن را موجب به دام افتادن مورخین قلمداد می کند. باترفیلد علیه تفسیر پیشرفت فنی تاریخ به عنوان یک روش پایدار و نقطه نظر نهایی در خصوص دنیای آزاد و مدرن از سوی ویگ ها موضع گیری می کند و شیوه آنها را، نوشتن تاریخ به سبکی قدیمی و بی ظرافت می داند. از نظر وی مورخین ویگ نقطه نظرات کنونی خویش را به گذشته تعمیم می دهند و با تعصبات مورد نظر خود به تاریخ می نگرند. از دید او ویگ ها، تاریخ را به صورت اجمالی و موجز بررسی می کنند و تنها جزئیات مورد نظر خویش را در گذشته جستجو می نمایند. به ویژه تاریخ نگاری «لرد مکاولی» را به باد انتقاد می گیرد و اثر او را القای نوعی رمانتیسم می داند که قابل فهم نیست و به پراکنده گویی می انجامد. از نظر باترفیلد تاریخ عبارت از شبکه پیچیده ای از تعاملات انسانی است که ما را به وضعیت فعلی رهنمون کرده است، از این روی ضروری است که کسانی آن را به رشته تحریر درآورند که فاقد مفروضات و فهم پیشینی از تاریخ باشند. مورخین ویگ بر روی شخصیت ها و گروه های مورد علاقه خویش تمرکز می کنند و برپایه و معیارهای مثبت و منفی عصر خویش آنها را مطالعه می کنند. چنین نگرشی همان است که «ای.پی. تامپسون» آن را

«نخوت بی شمار آیندگان» می نامد و بررسی تاریخ در پرتو آن را کج اندیشی تاریخی می نامد.^{۲۸}

عمده ترین انتقادات باترفیلد پیرامون تاریخ نگاری ویگی از این قرارند:

- آنها نیازهای سیاسی زمان خویش را در تاریخ جستجو می کنند و تفاسیر خود در خصوص گذشته را با دیدگاههای سیاسی در هم می آمیزند.

- رویکرد آنها به تاریخ موجب می شود که تصورات بلند پروازانه ای در خصوص جهت گیری تاریخ داشته باشند و دموکراسی پارلمانی انگلیس را به عنوان نمونه ای از یک نظام کامل به شمار آورند و هدف تاریخ را تکمیل آن قلمداد کنند.

- از این روی در جستجوی سیر ترقی گذشته در یک خط مستقیم، در امتداد دموکراسی پارلمانی بودند. چنین نگرشی از سوی مورخین در وهله اول به جستجوی خط سیر ترقی جامعه می انجامد و آنها را به تلاش در جهت شباهت سازی میان گذشته و حال تشویق می کند و لذا نوعی آشفتگی را در تاریخ نویسی به وجود می آورد، و در وهله دوم مورخین دیگر را به طبقه بندی شخصیت های تاریخی، که به ظن آنها پیروز یا مغلوب عرصه تاریخ بودند، متمایل می سازد.

- شناخت فاتحان یا مغلوبین در تاریخ موجب قضاوت اخلاقی دربار، مردم ازمنه گذشته می شود و این خطایی غیرقابل اغماض است. درهمین خصوص «لرد آکتون» و «توماس بابینگتون مکاولی» را مورد حمله قرار می دهد.^{۲۹}

اشکالات تاریخ نگاری ویگی از دید وی را به زبانی دیگر می توان چنین برشمرد:

۱- تئولوژی: ترسیم الگویی از پیش تعیین شده در شرح وقایع و توصیف تاریخ در حکم جریانی محتوم و غیر قابل تصرف.

۲- اشتباهات بی اساس: دیدن افراد تاریخی به عنوان بخشی از این تئولوژی غیر قابل تصرف و تفسیر از آنها با نگاه زمان حال.

۳- خطاهای تاریخی: مشاهد، نموده‌های زمان حال در گذشته، زمان حال حاصل شبکه‌های پیچیده‌ای از وقایع تاریخی است که درک هر یک از این شبکه‌ها چندان آسان نیست، از این روی بدون ملاحظه آنها را به گذشته تعمیم دادن پذیرفتنی نیست.

۴- مانشیسیم: خوب و بد را در یک چالش همیشگی در نظر می‌گیرد، این در حالی است که معیارهای خوب و بد در هر دوره‌ای نسبت به دیگر ادوار متفاوت است.^{۳۰}

با همه اینها باید در نظر داشت که باترفیلد تا حد زیادی با نگاه متعصبانه از ویگ‌ها انتقاد کرده و تحت تأثیر شرایط حاکم بر اروپای پس از جنگ جهانی اول این کار را انجام داده است؛ چرا که خود، در کتب بعدی از لزوم پیوند حال و گذشته یاد کرده و در نظر داشتن چنین پیوستگی را توصیه می‌کند. از این روی حق با «ای. اچ. کار» است که نگرش افراطی وی را مورد نقد قرار می‌دهد.^{۳۱}

نتیجه

نگاه ویگ‌ها به تاریخ به گونه‌ای بود که تاریخ را روند آگاهانه پیشرفت از بدویت و جهالت به سمت مدنیت، تعقل، صلح، استغنا، اقتصادی و توسعه‌فنی به حساب می‌آوردند. تاریخ‌نگاری ویگ دیدگاهی مترقیانه از تاریخ ارائه می‌داد که در پی تشریح آزادی اعطایی از سوی دولت بود و شرح عظمت انگلستان را در دستور کار داشت. اقتدار انگلیس با تبدیل این کشور به یک امپراتوری گسترده اهمیت چشمگیری پیدا کرد و ویگ‌ها در صدد توضیح چرایی و چگونگی این اهمیت به عنوان نمودی از پیشرفت و تکامل بودند. ویگ‌ها در صدد بیان مفهومی آرمانی از مشروطه‌گرایی انگلیس و تحقق حقوق بشر از مجرای آن بودند و نوعی مفهوم هگلی را از پیشرفت تاریخ مد نظر داشتند. تجربیات هراس‌انگیزی که در طی جنگ جهانی اول به عمل آمد و ضعف اعتبار جهانی بریتانیا که از

موقعیت این کشور به عنوان قدرتی درجه اول کاست؛ موجب کم رنگ شدن ارزیابی‌های خوش بینانه درخصوص سیر مترقیانه تاریخ شد و تاریخ‌نگری ویگ‌ها را نیز مورد انتقاد قرار داد. همین‌طور آنچه که در پی جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد به وجود آمد نیز بر شدت این انتقادات افزود. با این حال رویکرد پیشرفت مدارانه نسبت به تاریخ به‌طور کامل از بین نرفت و آن‌چنان‌که «ای.اچ.کار» بیان می‌دارد «ادراک تغییر به منزله عاملی پیشرو در تاریخ» و «ایمان به عقل به منزله هادی ما در درک نکات پیچیده تاریخ» نگرش مترقیانه پیرامون تاریخ را از اهمیت برخوردار می‌سازد و همچنان افقی رو به رشد برای بشر ترسیم می‌کند.

پی نوشت :

۱. بهاء‌الدین بازارگاد، مکتب های سیاسی، ص ۲۰۴.
۲. حسینعلی ممتحن، کلیات تاریخ عمومی، صص ۲۴۸_ ۲۲۶.
۳. رابرت پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۱، صص ۲۶۸_ ۲۷۵.
۴. همان، ص ۲۷۶.
۵. همان، ۲۷۶ . Atkinson. knowledge and Explanion.p 336 – 340 .
۶. کالینگوود، مفهوم کلی تاریخ، صص ۱۵۸ _ ۱۴۹.
۷. همان، صص ۱۶۳ _ ۱۵۸.
۸. امری نف، فلسفه تاریخ، ص ۱۴.
۹. فرانکلین لو_ فان، جریان های اصلی اندیشه غربی، ج ۲، ص ۸۰۰.
۱۰. ادمونند فروید، تاریخ نگاری و روش شناسی تاریخی، صص ۶۳ _ ۶۱.
۱۱. مارک گیلدر هوس، تاریخ تخصصی در قرون اخیر، صص ۸۱ _ ۸۰.
۱۲. کالینگوود، همان، صص ۱۸۸_ ۱۸۶.
- 13 . whig History , p2 .
- 14 . Ibid , p2 .
- 15 . Ibid , p3 .
۱۶. ادوارد هالت کار، تاریخ چیست؟، ص ۱۳۰.
- 17 . whig Histoy , p 171 _ 172 .
- 18 . Ibid , p203 .
- 19 . Ibid , p50 – 51 , 202 - 203 .
- 20 . Ibid , p233 .
- 21 . Ibid , p233 .

22 . Ibid , p234 .

23 . Ibid , p236 .

24 . whig interpretation of history , p2 .

۲۵. ادوارد هالت کار، همان ، صص ۷۳ _ ۷۲ .

26 . whig interpretation of history , p1 .

27 . Ibid , p2 .

28 . Ibid , p2 . The interpretation of history by Butterfield. P1-2 .whig History ,

2-3 .

29 . John warren , whig history .p1-2.

30 . whig History , p3 , the whig ,p1-2 .

۳۱. ادوارد هالت کار، همان، صص ۷۳_۷۲ . whig interpretation of history p2-3 .

منابع و مأخذ

۱- بازارگاد، بهاء‌الدین، مکتب‌های سیاسی، تهران، اقبال، بی تا.

۲- پالمر، رابرت روزول، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، چ ۴، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۳.

۳- فرانکلین لو- فان- باومر، جریان‌های اصلی اندیشه غربی، ج ۲، گزیده‌هایی از آثار اندیشه پردازان اروپای باختری از عصر روشنایی تا عصر «اضطراب» کنونی، ترجمه کامبیز گوتن، تهران، حکمت، ۱۳۸۵.

۴- فروید، ادوموند. ب.، تاریخ‌نگاری و روش‌شناسی تاریخی، در: گری جی همیلتون و دیگران، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آفاجری، تهران، کویر، ۱۳۸۵.

۵- کار، ادوارد هالت، تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، چ ۵، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۸.

۶- کالینگوود، آی. جی.، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران، اختران، ۱۳۸۵.

- ۷- گیلدر هوس، مارک. ت.، تاریخ تخصصی در قرون اخیر، در: گری جی همیلتون و دیگران، تاریخ نگاری و جامعه شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، تهران، کویر، ۱۳۸۵.
- ۸- ممتحن، حسینعلی، کلیات تاریخ عمومی، چ ۲، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰..
- ۹- نف، امری، فلسفه تاریخ، ترجمه عبدالله فریار، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۰.
- ۱۰- - ویل دورانت، تاریخ تمدن-عصر لوئی چهاردهم، گروه مترجمان، چ ۴، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

11- Atkinson. R. F. Knowledge and Explanation, in History, an Introduction to the Philosophy of History, Published by Macmillan Education LTD, third Published, 1989.

12- John Warren, Whig history, In: WWW.history-ontheweb.co.uk.

13- Levy. Michael B. Freedom, Property and the Leveler: In: www.jstore.org

14- The Whig interpretation of history by Herbert Butterfield, in: toedwithrollope.wordpress.com

15- Whig History (idea) by bobby, In: [WWW.everything2. Com](http://WWW.everything2.Com).

16- Whig interpretation of history, in: www.age-of-sage.org/philosophy/history/ and in: www.jstore.org